

گونه‌شناسی تطبیقی

روی‌کرد آشتیانی و مطهری به فلسفه غرب

حسین علی رحمتی*

rahmati@mofidu.ac.ir

چکیده

بیش از یک قرن از آشنایی ایرانیان با فلسفه‌های جدید غرب می‌گذرد. گونه‌شناسی روی‌کرد اندیش‌وران ایرانی با این فلسفه، از موضوع‌هایی است که امروزه بایستی بررسی و تحلیل شود.

این نوشتار، روی‌کرد متفاوت مرحوم سید جلال‌الدین آشتیانی و استاد شهید مرتضی مطهری را به فلسفه غرب بررسی می‌کند و نوع رویارویی شهید مطهری را دفاع‌پذیرتر، مفیدتر و کارآمدتر می‌سنجد. در این مقاله، پس از برخی مباحث مقدماتی، دیدگاه‌های این دو اندیشمند درباره فلسفه غرب به گونه‌ای تطبیقی و آن‌گاه دلیل‌های برتری روی‌کرد مطهری بیان خواهد می‌شود. با این وجود، شیوه مطهری نیز کاستی‌هایی دارد که در پایان مقاله به آنها اشاره خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: فلسفه غرب، مرتضی مطهری، سید جلال‌الدین آشتیانی، ایرانیان و

فلسفه غرب، فیلسوفان اسلامی و فلسفه غرب.

* پژوهنده فلسفه، دانشگاه مفید

نزدیک به یک و نیم قرن پیش، جامعه (علمی) ما میزبان میهمان خواننده یا ناخوانده‌ای به نام فلسفه غرب شده است. از آن زمان تاکنون چندین هزار کتاب، مقاله و پایان‌نامه درباره چهره‌ها، نحله‌ها و موضوع‌های مربوط به این فلسفه در ایران تألیف یا ترجمه شده و سایت‌ها و وبلاگ‌های فراوانی نیز در اینترنت، به اندیشه‌هایی پرداخته‌اند که هر یک به گونه‌ای با فلسفه غرب پیوند خورده است و هر روز نیز بر گستره این آثار افزوده می‌گردد.^۱ علاوه بر این، امروزه در بسیاری از مجامع دانش‌گامی و حوزوی ایران نیز رشته‌های مربوط به فلسفه غرب دایر شده و هر سال ده‌ها دانشجوی و طلبه به بررسی اندیشه فیلسوفان غربی و سیر تحولات انجام پذیرفته در تاریخ این فلسفه می‌پردازند. به دلایل گوناگون و با نگاهی به روند طی شده، می‌توان گفت که میزان ارتباط و آشنایی جامعه ایرانی و نخبگان آن با فلسفه غرب، در آینده شتابی بیشتر، بیابد. انس و آشنایی با این فلسفه در ایران، همواره تاثیرهای بسیاری در ابعاد مختلف فرهنگی، بیشتر در سطح نخبگان و اندیشمندان می‌گذارد. از آن‌جا که این فلسفه محصول فرهنگ، تمدن و جامعه‌ای است که از جهات مختلف با جامعه ما تفاوت‌هایی گاه بنیادین دارد، نمی‌توان به ورود آن بی توجه بود. کم‌توجهی به مباحثی درباب چرایی و چگونگی رویارویی با فلسفه غرب، از کاستی‌های نظام آموزشی ما درباره این فلسفه است. دانشجویان بسیاری چندین سال به فراگیری این فلسفه می‌پردازند، بدون آن‌که بیاموزند در این فرآیند چه نکته‌هایی را باید در نظر بگیرند و یا فراگیری این فلسفه چه ضرورتی دارد و از آن چه انتظاری باید داشت. به باور نگارنده، فراگیری و توجه به این نکته‌های مقدماتی گاه از فراگیری خود مباحث فلسفی مهم‌تر و

۱. بر اساس یک مأخذشناسی در حال انتشار، فقط تا پایان سال ۱۳۸۰ دست کم شش هزار اثر درباره فلسفه غرب به زبان فارسی در ایران تألیف یا ترجمه شده است.

سرنوشت سازتر است. (برای آشنایی با برخی نکته‌های مطرح در این زمینه نک: رحمتی، ۱۳۸۰)

از نکته‌های بایسته توجه در بحث از ایرانیان و فلسفه غرب، نوع مواجهه با این فلسفه است. در واقع این موضوع، زیر مجموعه و تابعی از موضوعی عام‌تر، یعنی نوع مواجهه با غرب و فرهنگ و تمدن آن است. در این‌باره دیدگاه‌ها و عمل‌کردهای گوناگونی وجود دارد که بررسی و تحلیل آنها از عهده این نوشتار بیرون است (برای آگاهی بیشتر در این باره نک: مجتهدی، ۱۳۷۹؛ بروجردی، ۱۳۸۴) لکن در گونه‌شناسی نگاه اندیش‌وران و فرهیختگان مسلمان ایرانی معاصر به فلسفه غرب، به ویژه فلسفه‌های جدید آن، دو نوع دیدگاه را می‌توان از یک‌دیگر متمایز کرد. در واقع، به این منظره دست کم از دو منظر نگریسته شده است: یکی نگاهی که به دلایل مختلف، این فلسفه را اعتناپذیر، نمی‌داند و دیگر دیدگاهی که معتقد است ما حتی اگر به غنای داشته‌های خود و استغنای از داشته‌های دیگران هم معتقد باشیم، باز هم از آشنایی با اندیشه و اندیشوران فلسفی غرب گریزی نداریم. مرحوم سید جلال الدین آشتیانی (۱۳۰۴ - ۱۳۸۴) از گروه نخست و استاد شهید مرتضی مطهری (۱۲۹۹ - ۱۳۵۸) نمونه‌ای از دیدگاه دوم است.^۱ آشنایی با دیدگاه‌ها و روی‌کردهای کسانی از این دست و شناخت نقاط قوت و ضعف آنها، برای جامعه علمی ما درس‌ها و تجربه‌هایی فراوان را می‌تواند به ارمغان آورد. این امر برای اهالی فلسفه و حکمت، از استادان و دانشجویان گرفته تا برنامه‌ریزان فرهنگی، ضرورتی دو چندان دارد؛ چرا که افزایش امکان دست‌رسی گسترده‌تر تحصیل‌کردگان جامعه ما با فراورده‌های فلسفی و الهیاتی غرب و ترجمه روزافزون آثار اندیشمندان غربی، بخشی‌هایی از مخاطبان این آثار را به حالت انفعال فرو برده و آنها را از مواجهه انتقادی بازداشته است. از این رو، آگاهی‌بخشی و فراهم نمودن شرایط روی آوردن رویکردی مناسب و معقول در برابر این وضعیت، بیش از گذشته ضرورت دارد. این سخن به معنای آن نیست که باید شیوه طرد و منع را برگزید و با تنزه‌طلبی در

۱. البته وجود برخی نقاط اشتراک بین آنها نیز در این انتخاب تأثیر داشته است.

این زمینه هم خود را در حاشیه عرصه اندیشه در جهان معاصر بنشانیم و هم از دست-آوردهای مثبت آن محروم بمانیم و فرصت ارائه خویش را از دست بدهیم، بلکه برای مواجهه آگاهانه، منصفانه و فعالانه با این فلسفه، برنامه‌ریزی، استراتژی و اطلاع‌رسانی باید کرد. از این رو، با بررسی وتوشه اندوزی از افکار آشتیانی و مطهری، به اصلاح و تکمیل راه و روش آنها می‌پردازیم.

در مواجهه با فلسفه غرب و حتی در دفاع از فلسفه و کلام اسلامی، دیدگاه و شیوه شهید مطهری واقع‌بینانه‌تر، کارگشای‌تر و دفاع‌پذیرتر است.^۱ مؤیدات بر این ادعا در جای خود بررسی خواهد شد. نکته دیگر آن‌که مقصود از فلسفه غرب در این مقاله، عنوانی عام است که همه چهره‌ها، نحله‌ها و جریان‌های فلسفی غرب از یونان باستان تا عصر حاضر را در بر می‌گیرد، با وجود این، بیشتر به فلسفه‌های جدید و معاصر می‌پردازد.^۲

بررسی تطبیقی

از مقایسه دیدگاه‌های نظری و سلوک عملی مرحوم آشتیانی و شهید مطهری در مورد فلسفه غرب، نکته‌هایی چند به دست آمده که آنها را این‌گونه می‌توان صورت بندی نمود: نگاه آشتیانی با مطهری درباره اصل مراجعه به فلسفه غرب متفاوت است. مطهری بر فراگیری این فلسفه بسیار بیشتر از آشتیانی تأکید دارد. آشتیانی جایی هم که یادگیری فلسفه امروز غرب را «مطلوب» دانسته، آن را به اما و اگرهایی مشروط

۱. روشن است که این امر به معنای نادیده انگاشتن ارزش‌ها، توانایی‌ها و تلاش‌های مرحوم آشتیانی در دیگر عرصه‌ها نیست. نگارنده به این موارد اذعان داشته و آنها را در مقاله‌ای معرفی کرده است. (نک: رحمتی، ۱۳۸۵ ب) برتر دانستن مطهری بر آشتیانی در این جا تنها از جهت موضوع مورد بحث مقاله است.
۲. این مقاله حاضر به آثاری از این دو بزرگوار استناد می‌کند که تاکنون منتشر شده است. این احتمال وجود دارد که با چاپ مجموعه کامل یادداشت‌ها و نوشته‌های آنها در مدعیات این مقاله نیز تغییرهایی حاصل شود.

کرده است. وی دریکی از اندک مواردی که آشکارا درباره فلسفه غرب اظهار نظر کرده، در پاسخ به پرسشی درباره ضرورت آموختن فلسفه غرب یا بسنده کردن به فلسفه اسلامی می‌گوید:

«برای ما لازم شرعی نیست که فلسفه جدید [را] بیاموزیم، ولی با وجود استادی که خود قدرت تجزیه و تحلیل فلسفه جدید را دارا باشد، مطلوب است. کمتر می‌توان کسی را پیدا کرد که کتابی از فلسفه جدید ترجمه نموده باشد که به کار آید. آنچه از کانت و دکارت در فلسفه دیده‌ام که دست مترجم به آن رسیده است، قابل مناقشات کثیره است و مطلقاً عمق فلسفه ملی خودمان را فاقد است. به عقیده من فلسفه جدید از عالم فلسفه تنزل کرده و به یک نوع حس‌گرایی مبدل شده است» (آشتیانی، ۱۳۸۵: ب: ۵۰۷)

با وجود این، برخی از دوستان دیرین او معتقدند او نه تنها با این فلسفه آشنایی نداشت بلکه هرگز علاقمند به آن نبود (ابراهیمی دینانی: ۱۳۸۵، ۴۱۴) و حتی گاه از فراگیری آن نهی می‌کرد (داوری اردکانی: ۱۳۸۴) برخلاف او، مطهری نه تنها فراگیری فلسفه غرب، به ویژه مکاتب جدید فلسفی را از جمله برای حوزه‌های علمیه امری «لازم و ضروری» می‌دانست (مطهری: ۱۳۶۷ الف، ۳۶) بلکه خود نیز در بیشتر آثارش به آثار و سخنان فیلسوفان غربی استناد کرده و آنها را واکاوی و تحلیل قرار نموده. او معتقد بود ما باید فلسفه غرب را، آن هم به گونه‌ای تطبیقی بیاموزیم. (مطهری: ۱۳۶۷ الف، ۳۶)

از بررسی سلوک علمی و عملی مطهری و آشتیانی به دست می‌آید که هم اجتناب آشتیانی و هم توجه مطهری به فلسفه غرب، از سر عمد بوده است، به این معنا که برای آن دو امکان اختیار روی‌کردی دیگر فراهم بوده است. اعراض آشتیانی را نمی‌توان ناشی از مخالفت با فلسفه دانست؛ چرا که او خود اهل فلسفه‌ورزی و تعقل بود. از شواهد اثبات این اعراض تعمدی یکی آن است که او با غربیانی چون هانری کربن^۱ که

۱. کربن، آشتیانی را «ملاصدرای دیگر» لقب داده بود. (نک: کربن: ۱۳۷۷، ۵۱۰) و آشتیانی هم کربن را مستشرق عالی‌مقام می‌دانست و تلاش‌های او را در معرفی فلسفه و فیلسوفان شیعی به جهان غرب ارج می‌نهاد. (نک: آشتیانی: ۱۳۸۰، ۸۴ و ۸۶).

به گفته خود آشتیانی، حوزه‌های مختلف فلسفه غرب را به خوبی می‌شناخت (آشتیانی: ۱۳۸۵ الف، ۴۱۸) و ویلیام چیتیک، یا غرب‌آشنایانی چون سید حسین نصر و داریوش شایگان دوستی و گاه همکاری داشته^۱ و یا برخی شاگردان او از کشورهای غربی بودند (نک: علوی بونو: ۱۳۸۴) هم‌چنین مدتی در تهران به تحصیل یا در دانشگاه مشهد به تدریس مشغول بوده و از این فرصت‌ها می‌توانست برای آشنایی با فلسفه غرب استفاده کند، ولی چنین نکرد. با وجود این، شهید مطهری علاوه بر مطالعات شخصی خود از فرصت آشنایی و انس با دانشگاهیان برای آشنایی بیشتر با فلسفه غرب استفاده می‌نمود. هم‌چنین نمی‌توان گفت هر یک از این دو تنها تحت تأثیر استادان خود چنین موضعی را انتخاب کرده‌اند؛ چرا که هر دو از محضر استادانی چون آیت الله بروجری، امام خمینی و علامه طباطبایی به گونه مشترک بهره برده‌اند، گرچه هم مدت و هم تعداد استادانی که مرحوم آشتیانی از آنان استفاده کرده، از شهید مطهری بیشتر بوده است.^۲ دلیل بر این امر نکته‌ای به نظر می‌رسد که به آن اشاره خواهد شد.

آشتیانی و مطهری هر دو دل‌بسته فلسفه و عرفان اسلامی و حکمت صدرایی بودند و هر دو به نوعی به برتری و غنای این اندیشه ایمان داشتند، ولی از منظر این بحث، می‌توان گفت که آن دو در نوع مواجهه با اندیشه‌های رقیب و در این‌جا فلسفه غرب متفاوت بوده‌اند. مطهری احساس می‌کرد برای اثبات این برتری باید به اندیشه‌هایی چون فلسفه غرب هم توجه کرد، ولی آشتیانی، دست کم برای خود، چنین رسالتی قائل نبود. از آن‌چه آشتیانی درباره حفظ تراث اسلامی گفته و از سیره عملی او که عمری را وقف این کار کرد، می‌توان فهمید که تمایل او بیشتر به حفظ و معرفی

۱. اغلب این افراد خود نیز جزو سنت‌گراها هستند، ولی می‌توانستند باعث ارتباط و آشنایی آشتیانی با فلسفه غرب شوند.

۲. دکتر دینانی معتقد است: «در نیم قرن اخیر و شاید بیش از نیم قرن، هیچ استاد فلسفه‌ای از بزرگان گذشته که الان در قید حیات نیستند و وفات کرده‌اند نبود مگر این‌که آشتیانی او را دیده بود. بیشترین رقم استادان فلسفه را دیده بود.» (ابراهیمی دینانی: ۱۳۸۵، ۴۱۶).

تراث حکمی و عرفانی اسلامی بود تا توجه به اندیشه دیگران. از این رو، شاید بتوان گفت کار مطهری گامی بیش‌تر از آشتیانی است؛ چرا که برای اثبات برتری باید به عرصه هم‌آوردی با حریف رفت و مقدمه این کار، شناخت حریف است. نکته دیگر آن‌که حتی اگر مطهری و آشتیانی در باور به استغناء اندیشه اسلامی و ضعف جدی فلسفه غرب اشتراک نظر داشته‌اند، باز هم روی‌کرد مطهری دفاع‌پذیرتر و سخن‌او در این‌باره پذیرفتنی‌تر می‌ماند؛ چرا که میزان آشنایی‌اش با این فلسفه بیشتر بوده است. بیشترین یادکرد آشتیانی از حکیمان یونان باستان است و در چند مورد هم که از دانش‌مندان مغرب زمین در عصر حاضر یاد می‌کند و مطلبی را به آنان نسبت می‌دهد به طور غیر دقیق و بدون ذکر سند است. (از جمله نک: آشتیانی: ۱۸، ۱۳۴۹) ولی مطهری نخست درباره بسیاری از فیلسوفان یا موضوع‌های فلسفی مغرب زمین سخن گفته و در بسیاری موارد، ولی نه در همه جا، آدرس مستقیم یا غیر مستقیم مطالب خود را نیز ذکر نموده است. بر همین اساس، می‌توان گفت که مطهری به آثار فلسفی غرب مستقیم‌تر و بی‌واسطه‌تر از آشتیانی مراجعه می‌کرده به آنها واقع‌بینانه‌تر می‌نگریسته است. شهید مطهری هیچ‌گاه، برای مثال، تعابیری از این دست نداشته که عقاید حکمای یونان بسیار به اسلام نزدیک است.

آشتیانی در آثار خود به فیلسوفان غربی توجه چندانی نکرده و در مواردی هم که یاد از آنان کرده، بیشتر توجه‌اش به فیلسوفان یونان باستان بوده است. از میان حکیمان یونانی هم افلوپین، ارسطو و افلاطون - آن هم بیشتر با تفسیری الهی و عرفانی - از بسامدی بیشتری برخوردارند. او متألهان از علمای یونان را کسانی می‌داند که قرن‌ها در عقاید بحث کرده‌اند و معتقد است هر که عمر خود را صرف معرفت خدا نماید، خدا او را از فیض محروم نمی‌کند. هم‌چنین ایشان را مردمانی موحد می‌داند که از ملاحظه کتابهایشان مشخص می‌شود در باب معرفت نفس و معرفت رب و بسیاری از مباحث دیگر مطالبی تحقیقی نگاشته‌اند (آشتیانی: ۱۳۷۸، د، ۳۱۸) و خود اهل کشف و شهود بوده‌اند. (آشتیانی: ۱۳۸۱، ۳۷۶) از این رو، قرار دادن آنان را در صف کفار، با این

استدلال که هر چند غیر از قرآن و حدیث، قدیم و کهنه و اعتنا به آن الحاد است، «بدعت» و امری مطعون می‌داند. (آشتیانی: ۱۳۷۸، ۳۵۳) از نگاه وی حکیمانی چون افلاطون، ارسطو و افلوپین نه تنها منکر مبدا و معاد نیستند که به معاد جسمانی نیز قائلانند و عقاید آنها از افکار اشاعره و معتزله به اسلام نزدیک‌تر است. (آشتیانی: ۱۳۷۸، ۱۶۸). او هم‌چنین بعید نمی‌داند که آنان مطالب خود را از انبیا گرفته باشند. (نک: آشتیانی: ۱۳۷۸، ۴۴۳ - ۴۴۴) وی در دفاع از این حکمای الهی یونان را تکفیر کرده‌اند، ساخته ذهن خود را تکفیر کرده‌اند. (آشتیانی: ۱۳۷۸، ۱۶۸) او از افلاطون با عنوان «افلاطون الهی» یاد می‌کند (نک: آشتیانی: ۱۳۸۱، ۴۴۰) و حکیمان یونان را کسانی می‌داند که مطالب آنها «از حیث محکمی و متانت و رقت و لطافت، آدمی را به تحسین و امیدوار می‌دارد. بین فصاحت لفظ و معانی عمیق و دقیق برهانی توأم با کمال و ذوق جمع کرده‌اند.» (آشتیانی: ۱۳۷۸، ۳۵۱) یا برخی از آنان را کسانی می‌داند که «علم را با طهارت نفس توأم کرده بودند.» (آشتیانی، ۱۳۷۸: ۳۵۲). هم‌چنین در مواردی فراوان از افلوپین ستایش و تقدیر کرده (از جمله نک: آشتیانی: ۱۳۷۸، ۴۳۱ و همو: ۱۳۷۸، ۷۸) و حتی در سلسله آثار احیایی خود، بخشی را به حواشی نگاشته شده بر کتاب *اثولوجیا* اختصاص داده است. (نک: آشتیانی: ۱۳۷۸، ج ۱) ایشان درباره علل توجه خود به این فیلسوفان می‌گوید: ما چون «کثیری از آن مباحث [مطرح شده در آثار برخی حکیمان یونانی] را مطابق گفته اهل بیت تشخیص دادیم و روش استدلال را که سال‌ها آنها تجربه کردند، پسندیدیم و بالعیان دیدیم که علم مبتنی بر برهان خاص استدلال، غیر از علم مأخوذ از حی لایموت است و از آنجا به عظمت صاحبان ولایت کلیه پی بردیم و فهمیدیم و به حق فهمیدیم که باید هادی بشر، صاحب ولایت مطلقه باشد.» (آشتیانی: ۱۳۷۸، ۳۱۸) معلوم نیست مستند ایشان در بیان اندیشه فیلسوفان یونانی چیست و دیگر این که مبنای ایشان برای موحد خواندن این حکیمان مشخص نیست. آیا می‌توان به صرف بحث از خالق و صانع در اندیشه حکیمان یونان، آنان را افرادی موحد دانست و

آیا خدای مطرح در اندیشه یونانی همان خدای ادیان ابراهیمی، و به ویژه اسلام است؟ دیگر اینکه ایشان بسیاری از اندیشه‌های حکیمان یونان را مطابق با گفته اهل بیت می‌داند، بدون آن‌که مشخص کند کدام اندیشه فیلسوفان یونانی با دیدگاه‌های امامان مطابقت دارد. بنابراین، گویا آگاهی آشتیانی از فلسفه غرب، معطوف به حکیمان یونان باستان، از طریق برخی منابع واسطه‌ای، با تفسیر الاهی و اسلامی برخی اندیشمندان اسلامی از حکیمان یونان و اندیشه‌های آنان و منحصر به چند فیلسوف مشخص بوده است. با وجود این، مطهری، دایره‌ای وسیع از فیلسوفان یونان باستان تا عصر حاضر را مطالعه کرده است. افزون بر این، او بر فلسفه و فیلسوفان معاصر غرب توجه بیش‌تر دارد. (برای اطلاع بیشتر نک: دژاکام، ۱۳۷۵)

به هر اندازه که نگاه آشتیانی به حکیمان یونان باستان مثبت است، به فلسفه‌های جدید غربی منفی و بدبینانه می‌نگرد. برای مثال معتقد است فلسفه جدید از عالم فلسفه تنزل کرده و به نوعی حس‌گرایی مبدل شده و آنچه از این فلسفه ترجمه شده ژرفای فلسفه اسلامی را نمی‌رسد. (آشتیانی: ۱۳۸۵، ب، ۵۰۷) دامنه بدبینی او بسیار گسترده است و گاه برخی اندیش‌مندان اسلامی و شرقی را نیز در بر می‌گیرد که برای تبیین مباحث فلسفی و عرفانی اسلام از دانشمندان غربی کمک گرفته‌اند. او معتقد است این کار آنها منشأ خطاهای فراوان شده است. (نک: آشتیانی: ۱۳۷۸، ج، ۷۲-۷۳) از جمله آن‌که گمان کرده‌اند فلسفه اسلامی با ابن‌رشد پایان یافته است. (آشتیانی: ۱۳۸۲، الف، ۶۳) به باور آشتیانی، آنچه این افراد به اسم فلسفه و عرفان منتشر می‌کنند، «مملو از اوهام و حاکی از گرفتاری این مولفان در دام خیالات و مجعولات است»، (آشتیانی: ۱۳۷۹، ۱۳) او به فرنگ‌رفته‌های جهان عرب هم خوش‌بین نیست و آنان را افرادی کم‌عمق در معارف اسلامی می‌داند که به جای فراگیری فلسفه و عرفان اسلامی از دانش‌مندان مسلمان، به سراغ استادان غربی رفته‌اند (آشتیانی: ۱۳۷۹، ۲۷) و آثارشان «جز حیرت و سرگردانی و التجا به حس‌گرایی نتیجه‌ای ندارد.» (آشتیانی: ۱۳۷۸، د، ۳۴۶) دایره این انتقادات دانش‌جویان ایرانی را نیز در بر می‌گیرد؛ آن‌جا که مشکل فلسفه و عرفان اسلامی را فقدان «روش تحقیق»

می‌داند و می‌گوید که این امر در غرب مورد توجه است و دانش‌جویان فلسفه‌خوآن ایرانی در آن‌جا کم و بیش با مسئله روش آشنا هستند، ولی مشکل روش‌شناسی در فلسفه اسلامی را حل نکرده‌اند؛ چرا که با فلسفه شرقی و اسلامی‌آشنایی لازم نداشته‌اند. (آشتیانی: ۱۳۴۹، ۲ - ۳) مطهری نیز به فلسفه و فیلسوفان معاصر غرب انتقادهایی را می‌کند، ولی در آثار او دیده نشده که تمام فلسفه‌های جدید غرب را یک کاسه بدانند و همه آنها را محکوم نمایند. او سعی کرده در مواجهه با شخصیت‌ها و نحله‌های فلسفی جدید و معاصر غرب از جنبه‌های دفاع‌پذیر آنها دفاع و موارد نقدپذیرشان انتقاد کند. (برای نمونه نک: مطهری: ۱۳۸۰، ب، ۳۷۳).

نکته دیگری درباره مقایسه آشتیانی و مطهری آن که آشتیانی در جاهایی که به اندیشه‌های فلسفی یونان مراجعه کرده، بیشتر رویکرد «تأییدی» داشته است. به عبارت دیگر، او بیشتر به دنبال یافتن تأییدی از سخنان حکیمان یونان برای اندیشه‌های اسلامی بوده است. (برای نمونه نک: آشتیانی، ۱۳۷۸، ۳۸۳ و ۴۳۰ - ۴۴۲) در حالی که رویکرد مطهری را بیشتر می‌توان «انتقادی» نامید؛ چرا که هر چند او هم در پی اثبات برتری اندیشه اسلامی است، ولی در بررسی اندیشه‌های فلسفی غرب بیشتر قصد آن دارد که سستی‌ها و ضعف‌های آنها و نقاط قوت دیدگاه‌های اسلامی را بیان نماید.

از وجوه اشتراک آشتیانی و مطهری آن است که هر دو به این‌که فلسفه اسلامی ملهم یا متأثر از فلسفه یونان بوده، اذعان داشته‌اند^۱ و در عین حال گفته‌اند مسلمانان مقلد صرف فلسفه یونانی نبوده‌اند. اگر چه آشتیانی مواد تحقیقات فلاسفه اسلام را همان فلسفه یونان قدیم می‌داند، (آشتیانی: ۱۳۸۲ الف، ۶۹) ولی فلسفه اسلامی را رونوشت افکار و عقاید فیلسوفان یونان نمی‌خواند (آشتیانی: ۱۳۷۸، ب، ۱۹) و اخذ کامل فلسفه اسلامی را از غرب نمی‌پذیرد. برای مثال به مقایسه چند تن از دانش‌مندان درباره

۱. از آن جمله گزارش آشتیانی از تأثیرپذیری شیخ اشراق از افکار افلاطون و افلوپین و نقش او در رواج اندیشه‌های ایشان است. (نک: آشتیانی: ۱۳۵۷، ب، هفت)

شفای بوعلی با منطق ارسطو اشاره می کند و به گفته آنان، بوعلی را فیلسوفی صاحب رای و بی بدیل می شمارد. (آشتیانی: ۱۳۷۸، ص ۱۶۷) و یا به نقل از امام خمینی می گوید حکمت متعالیه صدرایی را از حکمت یونانی دانستن ناشی از جهل محض است، هر چند فلسفه یونان نیز در جای خود بسیار اہمیت دارد. (آشتیانی: ۱۳۷۸، ص ۳۰) در جایی دیگر نیز پس از گزارشی از سیر فلسفه اسلامی از میرداماد و میرفندرسکی و ملاصدرا تا عصر حاضر، یادآوری می کند:

اگر کسی که وارد به فلسفه و الہیات باشد، مقایسه ای بین میراث یونان و تحقیقات حکمای اسلامی ایران به جای آورد، درک خواهد کرد که علم الہی تا چه اندازه در دوران اسلامی رشد نموده و تا زمان ملاصدرا سیر استکمالی داشته است. (آشتیانی: ۱۳۸۲ الف، ص ۱۲۰)

دفاع او شامل حال عرفان اسلامی هم می شود. از این رو، سخن کسانی را که معتقدند صوفیہ قول به وحدت وجود را از فلسفه افلوپین گرفته اند، نمی پذیرد و این گونه بحث های عرفانی را به گونه ای کامل تر در آیات قرآن و روایات پیامبر (ص) و ائمه (ع) موجود می داند (آشتیانی: ۱۳۸۰، ص ۶۳) شهید مطهری هم اخذ فلسفه اسلامی از غرب را پذیرفته، اما می گوید فیلسوفان اسلامی تحولاتی عمده در آنچه از غرب گرفته اند به وجود آورده اند، از جمله آن که مسائلی جدید را بر این فلسفه افزوده اند و آن را از دویست مسئله به بیش از هفت صد مسئله رسانده اند (مطهری: ۱۳۸۰ الف، ص ۳۶) البته ایشان گزارش کاملی از پانصد مسئله افزوده شده ارائه نکرده و تنها در برخی آثار خود به ذکر چند نمونه از آنها بسنده کرده است. (برای نمونه نک: مطهری: ۱۳۸۰ ب، ص ۲۲۹ - ۲۳۰؛ همو: ۱۳۶۶، ۱/۳۷۱ - ۳۷۳ و ۲۹۲).

از مباحثی که از نخستین سپیده دمان شکل گیری اندیشه اسلامی و ایجاد مراودات فرهنگی مسلمانان با جوامع دیگر و به طور خاص فرهنگ و تمدن یونان مطرح شده و تا امروز نیز به گونه ای ادامه یافته، تأثیر این آشنایی ها در باورهای دینی مسلمانان بوده است. در این باره کسانی رواج اندیشه های غیر اسلامی را ناسازگار دیدگاه های ائمه (ع)

می‌دانستند و در مقابل، گروهی بر این باور نبودند. در ریشه‌یابی تاریخی این بحث و جدل‌ها می‌توان به عصر ترجمه رسید. مسلمانان آثار فلسفی یونان را ترجمه کردند و از اندیشه‌های حکیمان آن عصر بهره گرفتند. در این باره، آشتیانی و مطهری معتقدند این کار هیچ‌گاه برای مبارزه با اندیشه‌های اسلامی و «بستن باب علم ائمه(ع)» نبوده است. مطهری یادآور می‌شود که توجه مسلمانان به ترجمه آثار فلسفی یونان ناشی از اهتمام مسلمانان به تحصیل علم، و زمینه مناسبی بوده که تعالیم ائمه(ع) آن را فراهم کرده بود. (مطهری: ۱۳۶۷، ب، ۲۷۸) آشتیانی هم علاوه بر تشویق قرآن به علم و احترام به عالمان، اموری چون ازدیاد مسلمانان، کشورگشایی‌ها و آمیزش آنان با ملل مختلف و صاحبان فرهنگ و دانش و پیدایش مدارس متنوع در ممالک اسلامی را از عوامل آشنایی مسلمانان با حکمت یونان می‌داند. او معتقد است ائمه(ع) با این امور مخالف نبودند، بلکه اشاعره بعد از ترجمه کتاب‌های فلسفی یونانی، نخستین گروهی بودند که با آن به مخالفت پرداختند. (آشتیانی: ۱۳۷۸، د، ۴۵، ۲۲۳، ۳۱۲ - ۳۱۵) ایشان در پاسخ به اصحاب مکتب تفکیک که نهضت ترجمه را برای از رونق انداختن علوم ائمه(ع) می‌دانند، فهم مرادات ائمه را متوقف تام بر علوم یونانی نمی‌شمارد و می‌افزاید که متألهان از علمای یونان قرن‌ها در عقاید بحث کرده‌اند، موحد بوده‌اند و از ملاحظه کتاب‌هایشان درمی‌یابیم که بسیاری از آنچه گفته‌اند مطابق گفته اهل بیت(ع) است. با وجود این، ایشان یادآوری می‌کند که کتب حدیثی همه جا در دسترس مردم نبوده تا با ترجمه متون یونانی از دسترس خارج شوند. افزون بر این، کتاب‌های حدیثی اندک بوده‌اند. به علاوه که هیچ‌گاه محدثانی چون کلینی نگفته‌اند چون مردم به فلسفه و عرفان توجه داشتند و خلفا برای بستن بیت اهل بیت فلسفه را ترویج کرده‌اند، ما اخبار اهل بیت را برای معارضه یا جواب فلاسفه تدوین نموده‌ایم. (همو: ۱۳۷۸، ۳۱۶ - ۳۲۴) البته آشتیانی با ترجمه آثار فلسفی غرب در عصر حاضر هم موافق است و از این‌که با گذشتن چندین دهه از تدریس فلسفه در دانشگاه‌های ما، «از فلسفه معمول در مدارس غرب نیز یک اثر با ارزش که با نقادی کامل توأم باشد به زبان فارسی در دسترس ما نیست» انتقاد

می‌کند. در باور او دانشگاهها نیازمند به دارالترجمه کامل در رشته‌های مختلف هستند تا دانش‌جویان از راه ترجمه با افکار و عقاید و آثار با ارزش مغرب زمین آشنا شوند. (آشتیانی: ۱۳۷۸ الف، ۲۲) از طرف دیگر، وی بر تبادل فرهنگی و معرفی اندیشه اسلامی به غربیان نیز تاکید دارد و ضمن ستایش از هانری کربن برای ایفای نقش در این زمینه، نبود استادان فلسفه که هم با فرهنگ خودی و هم با زبان‌های خارجی آشنا باشند را از جمله عوامل عدم معرفی تراث اسلامی به جهان غرب می‌داند (نک: آشتیانی: ۱۳۸۵ الف، ۴۱۰) همچنین گاه از بی‌خبری دانشمندان غربی از فلسفه اسلامی و تاریخچه و سیر تحولات آن انتقاد کرده و موضع‌گیری‌های نادرست آنها را ناشی از عدم آگاهی و تبصر و تسلط شان بر متون عالیله اسلامی می‌داند (نک: همو: ۱۳۸۲ الف، ۶۱؛ همو: ۱۳۴۹، ۱۲)

مسئله نقادی و آسیب‌شناسی در نگاه مطهری و آثار او، شدت و وسعت بیشتری دارد. او هم به نقد شخصیت‌ها و نحله‌های موجود در اندیشه اسلامی می‌پردازد و هم به نقد و بررسی و آسیب‌شناسی اندیشه‌های فلسفی و الاهیاتی غرب. (برای آگاهی از برخی آنها نک: رحمتی: ۱۳۸۵ ج، ۱ / ۱۲۱-۱۲۳) سخنی به گزاف نخواهد بود اگر بگوییم آشنایی با فلسفه غرب در پیدایش یا تقویت این روحیه نقادی تأثیری بسزا داشته است، به ویژه آن‌که سنت نقادی در اندیشه فلسفی غرب سابقه‌ای بسیار طولانی دارد و این امر هر چه به دوران معاصر نزدیک می‌شود، غلظت بیشتری پیدا می‌کند. آشتیانی اگر هم نقدی مطرح کرده باشد، درباره همان فیلسوفان یونان است^۱ (برای مثال نک: آشتیانی: ۱۳۷۸ ج، ۲۰ - ۵۳) ولی باید گفت نقدهای مطهری هم فیلسوفان بیشتری را در بر می‌گیرد و هم دایره موضوعی وسیع‌تری را پوشش می‌دهد. در مجموع، نگرش نقادانه آشتیانی به شدت و حدت مطهری نیست. البته این امر البته پیامدهای خاص خود را دارد و

۱. نگارنده در آثار او مطلبی در نقد فیلسوفان معاصر ندیده است، هر چند، دکتر رضا داوری اردکانی گفته که آشتیانی کتاب سیر حکمت در اروپا نوشته فروغی را خوانده بود و اشکالاتی به ویژه بر کانت داشت. (داوری اردکانی: ۱۳۸۴، ۲۴)

همان‌گونه که برخی از استادان فلسفه گفته‌اند، آشتیانی با ماندن در سنت، توان نقد آن را از دست داد. هرچند او در آثار تألیفی یا احیایی خود گاه به اندازه تعلیقه ای به نقد اندیشه برخی فیلسوفان اسلامی می‌پرداخته، یعنی نقد فیلسوفی اسلامی به فیلسوف دیگر،^۱ ولی خود را از سنت کنار نکشیده تا آن را از بیرون نقد کند. آشتیانی این کار را نکرد یا نمی‌توانست بکند، هرچند در درون سنت، کارهای خوب و ارزش‌مندی انجام داد. (ابراهیمی دینانی: ۱۳۸۵، ۴۱۴)

علل تفاوت دو دیدگاه

به‌رغم وجود نقطه‌های اشتراکی چون تعلق خاطر به فلسفه اسلامی و دفاع از این فلسفه و به طور کلی اندیشه اسلامی، داشتن دغدغه‌های دینی، انس با محیط‌های حوزوی و دانشگاهی، برخورداری از استادان و حتی محیط جغرافیایی مشترک، علل و عوامل تفاوت روی‌کرد این دو چیست؟

این امر از طرفی معلول رسالتی است که هر یک از این دو برای خود بدان معتقد بوده‌اند و از طرف دیگر به شناختی معطوف است که نخست از فلسفه اسلامی و غرب و آن‌گاه از جهان معاصر و شیوه‌های دفاع از دین و اندیشه‌های اسلامی داشته‌اند. این تفاوت باعث شده که در مواردی چون مواجهه با اندیشه‌های فلسفی غرب با یک‌دیگر اختلاف مبنا و روش پیدا کنند. چنین می‌نماید که شیفتگی آشتیانی به سنت فلسفی و عرفانی خود و اعتقاد به قوت آن و ضعف جدی فلسفه‌های جدید غربی، برای دفاع از اندیشه اسلامی، معرفی اندیشه‌های خودی را بسنده و یا در اولویت می‌دانسته و رقیب را در وضعیتی دارای ارزش برای توجه یاد نمی‌کرده^۲ ولی مطهری به اندیشه‌های دیگر،

۱. مثل نقد آشتیانی بر غزالی. (نک: آشتیانی: ۱۳۷۸د)

۲. لحن بیان او درباره فلسفه‌های جدید غربی، در چند مورد محدودی که از آنها یاد کرده، هم‌چنین تمجید و تکریمی که از فیلسوفان، به تعبیر خودش، موحد یونان نموده، بسیار مؤید این مطلب است. از آن گذشته، برخی از دوستان ایشان یادآوری کرده‌اند که انس والفت مرحوم آشتیانی با آثار حکما ←

در اینجا فلسفه غرب، نیز توجه می‌کرده است. به این انگیزه‌های مطهری می‌توان دواعی دیگری را نیز افزود که از آن جمله است: دفاع از دین، حضور در متن زمان، پاسخ به پرسش‌ها و مسائل نوپیدا، عمل به آموزه‌های دینی درباره فراگیری حکمت از هر کس و در هر جا و سرانجام تقویت روحیه خودباوری علمی در میان جوامع اسلامی. (رحمتی: ۱۳۸۵، ج ۱/ ۱۱۶ - ۱۱۹)

البته با در نظر گرفتن انصاف، این احتمال را نیز می‌توان ممکن دانست که آشتیانی‌آشنایی با فلسفه غرب یا تحصیل و تدریس آن را امری لازم می‌دانسته ولی خود علاقه، انگیزه، توانایی یا فرصت اهتمام به چنین امری نداشته و احیای سنت حکمی و عرفانی اسلامی را، دست کم برای خود، امری ضروری‌تر می‌دانسته است، هر چند مقایسه تأکیدهای ایشان به حفظ و احیای اندیشه اسلامی، افزون بر نظر ایشان (آن هم به گونه مشروط) درباره آشنایی با فلسفه غرب، این احتمال را بسیار تضعیف می‌کند گذشته از آن‌که قرائن و شواهدی هم بر خلاف آن وجود دارد. برای مثال ایشان نه تنها به فراگیری فلسفه غرب رغبتی نداشته، بلکه در مواردی دیگران از جمله خود دکتر داوری را نیز از فراگیری آن بر حذر می‌داشته است. (رضا داوری اردکانی: ۱۳۸۴، ۲۴)

برتری روی‌کرد مطهری

با توجه به آن‌چه گفته شد و با بررسی مجموعه دیدگاه‌های آشتیانی و مطهری درباره فلسفه و فیلسوفان غربی و آن‌چه در آثار خود آنها یا دوستان و شاگردانشان

→ عرفای گذشته و علاقه به فلسفه الهی و ماوراء الطبیعه باعث شده بود که به فلسفه‌های غربی، که جمله آنها را حس‌گرا می‌دانست، تمایلی نداشته باشد. (حسینی آملی: ۱۳۸۴، ۲۷)

۱. چرا که گاه آن را به شرط وجود استادی که خود قدرت تجزیه و تحلیل فلسفه جدید را دارا باشد، مطلوب دانسته است. (نک: آشتیانی: ۱۳۸۵، ب، ۵۰۷) یا آن‌که برخی شاگردانش اشاره کرده‌اند که از جمله سفارش‌های ایشان، آموختن فلسفه‌های جدید (غربی؟) و آگاهی از تحولات فکری و فرهنگی دوران معاصر بوده است. (حق دار: ۱۳۸۴، ۱۳۶)

آمده، آشنایی مطهری با فلسفه غرب را عمیق تر، جدی تر و چالشی تر از آشتیانی می توان دانست از این رو، میزان باور پذیری قضاوت او درباره این فلسفه، بیشتر و روی کرد او در این باره نیز دفاع پذیرتر و کارآمدتر است؛ چرا که امکاناتی را در اختیار ما قرار می دهد که روی کرد آشتیانی آنها را ندارد. برخی از این امکانات عبارتند از:

الف) مواجهه آگاهانه و منصفانه با فلسفه غرب

ما با فلسفه غرب موافق باشیم و یا مخالف، برای موضع گیری درست، درباره این فلسفه دوران نضج آن در یونان باستان تا تحولات آن در دوره معاصر را باید به خوبی بشناسیم. بدون این آشنایی، هر گونه قضاوتی ممکن است آگاهانه و منصفانه نباشد. برای رسیدن به وضعیتی مطلوب در این زمینه، روی کرد مطهری بیشتر به کار ما می آید؛ چرا که او آشنایی با این فلسفه را لازم دانسته (نک مطهری: ۱۳۶۷ الف، ۳۶) و با سیره عملی و نظری خود این امر را بسیار برای ما تبیین نموده است؛ گر چه روی کرد ایشان نیز به بازنگری هایی نیاز دارد که بیان خواهد شد.

ب) روی گشودن به افق های نو در عرصه فلسفه

روی کرد مطهری موضوع ها و مباحثی جدید و نوپیدا و افق هایی بالا را در حوزه اندیشه و تفکر بر ما می گشاید، در حالی که روی کرد آشتیانی در این حد توان ندارد؛ زیرا به هر اندازه شخص در مباحث عقلی و فلسفی با دیدگاه های بیشتری آشنا باشد، به همان اندازه گستره نگاه معرفتی اش بیشتر است و مواد بیشتری را برای تجزیه و تحلیل در اختیار دارد. کسی که در مباحثی چون نفس، مابعدالطبیعه، خدا و براهین اثبات او، اثبات جهان، حرکت و موضوع های مربوط به آن، انسان و مباحث مرتبط با آن، و در بحث علیت، علاوه بر دیدگاه های مطرح در فلسفه اسلامی با اندیشه های فیلسوفان غربی هم آشنا باشد، از افق علمی بالاتر به مسائل می نگرد تا آن کس که به اندیشه اسلامی بسنده کرده است. نمی توان انکار کرد که مرحوم آشتیانی آن گاه که به طرح و

رد دیدگاه اشاعره در نفی رابطه علی و معلولی بین اشیاء می‌پردازد؛ (نک: آشتیانی: ۱۳۷۸، د: ۹۸ - ۱۱۳) اگر از بحث‌های فیلسوفان تجربه‌گرایی چون دیوید هیوم درباره نفی ضرورت علی و پاسخ‌هایی که به او داده شده، آگاهی داشت، می‌توانست از آنها کمک بگیرد و شعاع بحث را وسیع‌تر نماید. اما شهید مطهری در موضوع‌های مختلف، از جمله بحث علیت یا بحث شناخت، دیدگاه کسانی را چون هیوم، کانت، لاک و هگل، در کنار دیدگاه فیلسوفان اسلامی می‌آورد و به رد یا قبول آنها می‌پرداخت. (برای نمونه نک: مطهری: ۱۳۸۳ الف، ۱۹۸ - ۱۹۹ و ۲۴۹ - ۲۹۰) ثمره دیگر این آگاهی‌ها، مواجهه فلسفه و فیلسوفان اسلامی با پرسش‌ها و شبهه‌هایی نو و موضوع‌هایی جدید است. این امر باعث تلاش و تکاپوی بیشتر آنان و صیقل خوردن و بارور شدن هر چه بیشتر فلسفه، کلام و عرفان اسلامی می‌شود.

ج) درس آموزی از تاریخ فلسفه غرب

شتاب فراوان تحولات دنیای امروز، اهمیت درس‌آموزی از جوامع دیگر را دو چندان کرده و فرصت تکرار را از دیگران می‌گیرد. به رغم وجود برخی اختلاف‌ها، باز هم می‌توان عناصر و تجربه‌هایی را در تاریخ فلسفه و تمدن غرب یافت که برای جامعه ما درس‌آموز و استفاده‌شدنی باشد. این امر به ویژه در مورد مقاطع زمانی سده‌های میانه، دوره نوزایی و دوره جدید و معاصر جالب توجه است. اندیشوران و دل‌سوزان جامعه ما، از آشنایی با مواجهه فیلسوفان و دیگر اندیش‌مندان غربی با موضوع‌هایی چون مسئله خدا و دین، تکنولوژی و صنعت، نقش اخلاق و بنیان‌های اخلاقی در جامعه، روش‌های دفاع از دین و آموزه‌های دینی، نکته‌ها و درس‌هایی فراوان می‌توانند بیاموزند. در این زمینه، روی‌کرد کسی چون مطهری کارآمد و راه‌گشا است.

د) دفاع مؤثرتر از اندیشه اسلامی

اندیشمندی که دل‌بسته و وابسته به آیینی خاص باشد، بدیهی است که توان علمی

خود را برای تبلیغ آموزه‌های آن آیین و دفاع از آنها به کار می‌گیرد^۱، ولی برای نمایش موفقیت خود، افزون بر نمایش توانمندی‌های خویش، باید به میدان رقابت با حریف و مغلوب نمودن او نیز پانهد، چرا که تکیه بر معلومات خود بیشتر به کار باورمندان به اندیشه خودی می‌آید و توانایی چندانی برای اقناع دیگران ندارد. سیره مطهری در عرصه هم‌آوردی با فلسفه غرب و دفاع از اندیشه اسلامی کارآتر است؛ چرا که بنابر روی کرد او باید چالاکانه به عرصه رقابت‌های علمی پانهد تا هر چه بهتر از اندیشه‌های فلسفی، عرفانی و کلامی اسلامی دفاع کرد.

ه) انجام مطالعات و بررسی‌های تطبیقی در فلسفه

مطالعات تطبیقی در حوزه فلسفه امروزه در مجامع علمی جهانی و در ایران، اهمیتی ویژه یافته است. عرصه فلسفه‌ورزی همواره معرکه آرای گوناگون و طرح سویه‌های مختلف درباره مباحث فلسفی است. از این رو، کوشندگان این حوزه برای دست یازیدن به سهم بیشتری از حقیقت و شناخت نقاط قوت و ضعف هر نگرش فلسفی و در نهایت پذیرش دیدگاهی که به صواب نزدیک‌تر است، چاره‌ای جز بررسی تطبیقی مباحث فلسفی ندارند. افزون بر این، که این امر امتیازهایی دیگر را نیز به دنبال دارد که از آن جمله است: گسترش افق دید، تقویت نگرش جامع‌تر و انتقادی‌تر به مباحث فلسفی و الاهیاتی و در واقع، تقویت شم و روحیه فلسفی در شخص، تقویت قوه قضاوت و انتخاب بهتر در عرصه اندیشه. بدیهی است به هر اندازه شخص با دیدگاه‌های بیشتری آشنا باشد، اجرای کار تطبیقی برایش امکان‌پذیرتر و بهره‌اش از

۱. اینک در صدد طرح و بررسی آن نیستیم که آیا چنین امری با فلسفه ورزی سازگار است یا نه و آیا چنین کسی را باید فیلسوف نامید یا متکلم. در این باره و هم درباره این که آیا اصولاً چیزی به نام فلسفه اسلامی (یا هر دین دیگری) وجود دارد یا نه مباحث و دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد که بررسی آن در جای خود ضرورت دارد.

منافع آن نیز بیشتر خواهد بود. از این رو، برای ساکنان حوزه فلسفه اسلامی آشنایی با فلسفه غرب بسیار می‌تواند مفید و موثر باشد. امتیاز روی‌کرد مطهری به فلسفه غرب آن است که امکانات بیشتری را برای بررسی‌های تطبیقی فراهم می‌نماید. مطهری انجام نشدن کارهای تطبیقی را پس از ورود فلسفه غرب به ایران، مایه تاسف می‌داند. (مطهری: ۱۳۸۰ الف، ۳۶) از این رو، یکی از «وظایف اصلی» حوزه‌های علمیه را «توجه به فلسفه تطبیقی بر اساس تعلیم زنده‌ترین مکتب‌های فلسفی معاصر و مقایسه با فلسفه اسلامی» می‌دانست (مطهری: ۱۳۶۷ الف، ۳۶) و خود نیز در مواردی فراوان به بررسی تطبیقی اندیشه فیلسوفان اسلامی و یا فیلسوفان غربی می‌پرداخت (برای نمونه نک: مطهری: ، ۵۰۸ - ۵۱۱؛ ۱۳۸۳ ب، ۲۴۷ - ۳۲۲)

و) تقویت روحیه نقادی

از آن‌جا که صبغه انتقادی در اندیشه و آثار مطهری بسیار قوی‌تر است و افزون بر این، نقادی و آسیب‌شناسی اندیشه اسلامی و نیز فلسفه و فیلسوفان غربی را در بر می‌گیرد، بهتر می‌تواند باعث ایجاد روحیه نقادی و سنجش‌گری در افراد شود. توجه به اهمیت وجود چنین روحیه‌ای در عرصه فلسفه، ارزش روی‌کرد مطهری را بیش از پیش آشکار می‌کند. نکته دیگر آن‌که این روی‌کرد می‌تواند زمینه نقد خود فرهنگ و تمدن غرب را نیز فراهم نماید؛ چرا که به دلیل ارتباط متقابل بین اندیشه‌های فلسفی و تحولات سیاسی و اجتماعی در غرب، به ویژه در دوره جدید و معاصر، هم‌شناخت غرب و هم‌نقد آن بدون شناخت زیرساخت‌های معرفتی و فلسفی آن، کامل نخواهد بود.

ز) شیوه مواجهه با اندیشه‌های دیگران

مطهری با فلسفه غرب نه به گونه انفعالی که با روی‌کردی فعال و انتقادی مواجه شد. می‌توان گفت توجه او به این فلسفه نه برای جوزدگی یا کسب و جاهت که آگاهانه و از سر ضرورت و احساس نیاز و اهداف و آرمان‌هایی بود که در سر داشت. از این

رو، سیره و سلوک او هنوز هم می‌تواند برای سالکان فلسفه آموز، راه‌گشا باشد. او به ما آموخت، هم آن‌چه را خود داریم، بشناسیم و از داشتش احساس خجالت نکنیم و هم از آن‌چه در عرصه اندیشه‌های فلسفی جهان می‌گذرد، آگاهی پیدا کنیم و ضمن بهره‌گیری از آن، در برابرش مبهوت و دست بسته نباشیم. تحولات فرهنگی و اجتماعی بزرگی که چند دهه اخیر در ایران و جهان به وجود آمده نیز نه تنها ما را از بازشناسی و بهره‌برداری کوشش‌های کسانی چون مطهری بی‌نیاز نمی‌کند، بلکه ضرورت بیشتر آنها را می‌نماید. روی‌کرد مطهری بهتر می‌تواند زمینه مشارکت فعال در عرصه گفتمان علمی و فلسفی جهان امروز و دفاع علمی و آگاهانه از داشته‌های خویش را فراهم سازد.

ح) تعامل بیشتر با نخبگان جامعه امروز ایران

تحولات فرهنگی - اجتماعی چند دهه اخیر در جامعه ما نشان می‌دهد که نسل جدید، چه در صحنه عمومی جامعه و چه در سطح نخبگان، انگیزه، تلاش و امکان بیشتری برای آشنایی با اندیشه‌ها و آثار فلسفی غرب دارد.^۱ روند این آشنایی چنان است که می‌توان گفت امروزه این اندیشه‌ها جزو عناصر اصلی گفتمان فکری و فرهنگی بخشی از نخبگان و تحصیل‌کرده‌های جامعه ما شده است، به گونه‌ای که ایجاد هم‌افقی گفتمانی و ارتباط با این طیف از افراد جامعه، بدون آشنایی با آن عنصر، اگر نه غیر ممکن، بسیار دشوار خواهد بود. روی‌کرد مطهری از آن‌جا که به چنین آشنایی‌ای ناظر است، می‌تواند برای آنان که در صدد یا متصدی ارتباط با نسل جدید، به ویژه در محیط‌های علمی هستند بسیار راه‌بگشاید؛ همان‌گونه که آشنایی خود شهید مطهری با مباحث مطرح در فلسفه غرب در ایجاد ارتباط با قشر دانشگاهی و نسل جوان قبل از

۱. مقایسه آماری آثاری که از یا درباره فیلسوفان جدید و معاصر غرب مثل نیچه، هایدگر، فوکو و سارتر در سال‌های اخیر ترجمه یا تألیف شده، یا تعداد دانشجویان رشته‌های مرتبط با فلسفه غرب با مثلاً دهه‌های چهل و پنجاه، این مدعا را تأیید می‌کند.

انقلاب بسیار توانست مؤثر باشد.^۱ حتی می‌توان گفت این روی‌کرد بر روی روش‌شناسی و اسلوب تحقیق و نگارش ایشان تأثیر داشته است، به گونه‌ای که آثار مطهری و سبک و سیاق او در تدوین، تنسیق و نگارش مطالب بسیار منظم‌تر و امروزی‌تر از آشتیانی است. افزون بر این، قلم و نثر ساده و روان او و دایره لغات و ادبیاتی که در نگارش ایشان مورد استفاده شده، به نثر فارسی معیار نویسندگان امروز بسیار نزدیک‌تر می‌نماید. با وجود این، قلم آشتیانی سنتی‌تر و در مواردی به طور شدید عربی - فارسی است. (برای نمونه نک: آشتیانی: ۱۳۸۲؛ پاورقی‌های همو: ۱۳۵۷ الف؛ همو: ۱۳۷۷) می‌توان گفت که انس و الفت و زیستن در این چنین فضایی فکری و مطالعاتی، می‌تواند آگاهانه یا ناآگاهانه، درنگارش و پژوهش تأثیرگذار باشد.

ط) ایضاح و تکمیل تاریخ فلسفه اسلامی

فلسفه اسلامی همواره با فلسفه غرب ارتباط داشته است. این ارتباط موجب تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متقابل بوده است. (برای نگاه گزارشی در این‌باره نک: ابراهیمی دینانی: ۱۳۸۵، ۳۳۴ - ۳۶۸) از این رو با پیروی از روی‌کرد شهید مطهری و آشنایی با فلسفه غرب و تاریخ آن فلسفه اسلامی را بهتر و کامل‌تر می‌توان شناخت.

نتیجه

آنچه آمد، به معنای بی‌نیازی از امثال آشتیانی نیست. امروز نیز جامعه ما برای حفظ تراث و تداوم سنت فلسفی و عرفانی خود، به کسانی چون آشتیانی نیازمند است، ولی برای مواجهه با دنیای جدید و زیستن در جهان امروز و معرفی اندیشه‌های

۱. این شرط لازم است نه کافی و جهت ارتباط معقول و منطقی با نسل جوان «هزار نکته باریک‌تر ز مو» وجود دارد که در جای خود باید بررسی شود.

۲. از این جهت، تلاش‌های آشتیانی تجلیل شدنی است. (در این زمینه نک: رحمتی: ۱۳۸۵ الف)

خود یا دفاع از مرزهای هویتی و عقیدتی خویش و مصاف علمی با دیگر دیدگاه‌ها، به کسانی چون مطهری و روی‌کرد او نیازمندتر است. نکته مهم دیگر آن که برتر دانستن روی‌کرد مطهری به فلسفه غرب، به معنای کامل بودن این نگاه نیست. مطهری به ما فهماند که از آمدن میهمانانی چون فلسفه غرب به ضیافت اندیشه و عرصه اندیشه‌ورزی‌مان نباید هراسید؛ مهم آن است که این میهمان را بشناسیم و توش و توان لازم را برای پذیرایی از آن فراهم آوریم. این امر باید به گونه‌ای باشد که نه مرزهای علمی و هویت فلسفی و دینی خود را مخدوش و بی‌معنا کنیم و نه از فرصت‌ها و توانایی‌هایی که می‌تواند در اختیارمان باشد، محروم مانیم. اگر مطهری همین یک کار را کرده باشد، باز هم کارش بسیار ارزشمند است، ولی امروزه ما بایستی با آسیب‌شناسی آنچه او کرد، به تکمیل راه و روش وی پردازیم و روی‌کرد به این فلسفه را بهبود بخشیم. موارد زیر از جمله نکته‌هایی به شمار می‌رود که مطهری در مواجهه با فلسفه غرب کمتر بدانها توجه کرده است:

الف) مراجعه به منابع اصیل

به طور قطع بهترین راه برای آگاهی از اندیشه‌های یک فیلسوف مراجعه به آثار خود اوست؛ چرا که هر کس خود بهتر از دیگران می‌تواند ذهنیات خویش را تحریر نماید. در موارد لزوم هم می‌توان از شرح‌هایی که بر آثار یا اندیشه‌های او نوشته شده استفاده کرد، ولی به هر اندازه منابع واسطه زیادتر باشد، امکان دور شدن از معنا و مقصود مورد نظر فیلسوف هم بیشتر می‌شود. از بررسی مواردی که استاد مطهری مستندات خود را درباره فیلسوفان غربی ذکر کرده، چنین بر می‌آید که ایشان هرچند از آثار (ترجمه شده) کسانی چون راسل یا ویلیام جیمز استفاده کرده، منابع واسطه‌ای را چون سیر حکمت در اروپا (اثر محمدعلی فروغی) یا کتاب‌های پل فولکیه، فیلیسین شاله و عبدالرحمن بدوی استفاده بیشتر برده است.

ب) آشنایی با زبان اصلی

ناآشنایی با زبان اصلی آثار فلسفی غرب می‌تواند مانع ارتباط بی‌واسطه و فهم

بهرتر مطالب شود. شهید مطهری با هیچ یک از زبان‌های آثار فلسفی غرب آشنایی نداشت و مجبور بود از راه ترجمه با آنها ارتباط برقرار کند، ولی به ضرورت و لزوم این آشنایی توجه داشت. به همین دلیل، یادگیری زبان‌های خارجی را از امور ضروری برای حوزه‌های علمیه می‌دانست. (مطهری: ۱۳۶۷ الف، ۳۴ - ۳۵)

ج) جامع‌نگری در گزارش اندیشه‌ها

به طور معمول فهم جامع و درست اندیشه‌های یک فیلسوف جز با مراجعه به همه آثار او و توجه به مطلبی در متن منظومه فکری و نظام اندیشگی او ممکن نیست؛ چرا که بسا متفکری در کتابی نظری را بیان کرده و در اثر دیگر آن را نقد، نقض یا تکمیل نموده باشد. این امر درباره کسانی که تألیف‌های فراوان دارند، از اهمیت و دشواری بیشتری برخوردار است. شهید مطهری در بسیاری از آثار خود دیدگاه‌ها و نظریه‌هایی را از فیلسوفان غربی نقل می‌کند، ولی از آنجا که خود با زبان‌های خارجی آشنایی نداشته و از طرف دیگر همه آثار فیلسوفان غربی در آن زمان به فارسی ترجمه نشده بوده، همان‌طور که برخی از آنها هنوز هم ترجمه نشده، همه آثار این فیلسوفان را رؤیت نکرده است. تنها می‌توان گفت که ملاک ایشان نسبت‌هایی بوده که به فیلسوفان غربی داده شده است. این نوع رویارویی موجه می‌نماید، ولی امکان عملی ندارد و اعتمادناپذیر است.

د) بیان مستندات

در موارد گوناگونی دیده شده که شهید مطهری مطلبی را به فیلسوفی نسبت داده، بدون آن‌که آدرس آن را بیان کند. (برای نمونه نک: مطهری: ۱۳۸۳ الف، ۲۴۹ - ۲۵۳) البته این مشکلی است که گاه در آثار برخی دیگر و از جمله آقای آشتیانی هم دیده می‌شود (برای نمونه نک: آشتیانی: ۱۳۸۱: ۱۵۸) چنین امری از نظر ضوابط پژوهشی ناپذیرفتنی است

۱. این نا آشنایی هم با نگاهی به آثار آقای مطهری مشخص می‌شود هم برخی کسان که با وی رفت و آمد داشته اند به این امر اذعان نموده اند (نک: نصر، ۱۳۸۳: ۸۹).

و موجب بروز مشکلاتی می‌شود؛ از جمله آن‌که نمی‌توان درستی یا نادرستی آن نسبت را فهمید. نگارنده توجه دارد که بیان آدرس، آن‌گونه که امروز باب شده، در نزد پیشینیان چندان مرسوم نبوده؛ همان‌گونه که آشتیانی خود به این امر اشاره کرده است (نک: آشتیانی: ۱۳۷۸ الف، ۲۵) ولی به هر حال این نقصان گاه در آثار این دو بزرگوار که در دوران معاصر می‌زیسته‌اند و با مجامع علمی جدید هم در ارتباط بوده‌اند، دیده می‌شود.

منابع

۱. آشتیانی، سید جلال الدین، مجموعه رسائل فیلسوف کبیر حاج ملا هادی سبزواری (مشمول بر مباحث مهم عرفانی و فلسفی و مسائل اعتقادی)، مشهد: اداره کل اوقاف خراسان و دانشگاه مشهد، ۱۳۴۹.
۲. _____، قرّة العین، تألیف ملا محمد مهدی نراقی، پیش‌گفتار: حسن نراقی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۷ الف.
۳. _____، اللمعة الالهية و الکلمات الوجیزة، تألیف ملا محمد مهدی نراقی، پیش‌گفتار: حسن نراقی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران، چاپ اول، ۱۳۵۷ ب.
۴. _____، تفسیر سوره فاتحه کتاب (به ضمیمه دو رساله در تفسیر سوره فاتحه)، مولف: ناشناخته، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز چاپ و انتشارات، ویرایش دوم، چاپ سوم، ۱۳۷۷.
۵. _____، سه رساله فلسفی، مولف: صدر الدین محمد شیرازی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز چاپ و انتشارات، چاپ سوم، ۱۳۷۸ الف.
۶. _____، منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، قم: بوستان کتاب قم، ج ۱، چاپ اول ناشر، ۱۳۷۸ ب.

۷. _____ ، *منتخباتی از آثار حکمای الاهی ایران*، قم: بوستان کتاب قم، ج ۳، چاپ اول ناشر، ۱۳۷۸ج.
۸. _____ ، *نقدی بر تهافت الفلاسفه غزالی*، قم: بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۷۸د.
۹. _____ ، *مشارق الدراری: شرح تائیه ابن فارض*، تالیف سعید الدین سعید فرغانی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز چاپ و انتشارات، ویرایش دوم، چاپ دوم (اول ناشر)، ۱۳۷۹.
۱۰. _____ ، *شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم ابن عربی*، قم: بوستان کتاب قم، چاپ پنجم، ۱۳۸۰.
۱۱. _____ ، *شرح بر زاد المسافر*، مولف: صدر الدین محمد شیرازی، قم: بوستان کتاب قم، ویرایش دوم، چاپ اول ناشر، ۱۳۸۱.
۱۲. _____ ، *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*، مولف: صدر الدین محمد شیرازی، قم: بوستان کتاب قم، چاپ سوم (اول ناشر)، ۱۳۸۲الف.
۱۳. _____ ، *هستی از نظر فلسفه و عرفان*، قم: بوستان کتاب، ویرایش سوم، چاپ چهارم، ۱۳۸۲ب.
۱۴. _____ ، «عرفان و فلسفه در آفاق فرهنگ تشیع»، در کتاب *در حکمت و معرفت: مجموعه مقاله‌ها و مصاحبه‌های حکمی معرفتی استاد سید جلال الدین آشتیانی*، به کوشش: حسن جمشیدی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۵الف.
۱۵. _____ ، «نضح الاهیات مستند به بحث و درس و توجه به سلطان وجود است»، در کتاب *در حکمت و معرفت: مجموعه مقاله‌ها و مصاحبه‌های حکمی - معرفتی استاد سید جلال الدین آشتیانی*، به کوشش: حسن جمشیدی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۵ب.
۱۶. ابراهیمی دینانی، غلامحسین ، پرتو خرد، تهران: مهر نیوشا، چاپ اول، ۱۳۸۵.

۱۷. بروجردی، مهرزاد، *روشنفکران ایرانی و غرب: سرگذشت نافرجام بومی گرایی*، ترجمه: جمشید شیرازی، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، چاپ چهارم، ۱۳۸۴.
۱۸. حسینی آملی، ؟ ، «چشمه فیض»، *صدرای زمان*، مشهد: دفتر تبلیغات اسلامی خراسان، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۱۹. حقدار، علی اصغر ، «سید جلال الدین آشتیانی و تاریخ‌مندی حکمت سنتی»، *صدرای زمان*، مشهد: دفتر تبلیغات اسلامی خراسان، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۲۰. دژاکام، علی ، *تفکر فلسفی غرب از منظر استاد شهید مرتضی مطهری*، ج ۲، تهران: موسسه فرهنگی اندیشه، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۲۱. رحمتی، حسینعلی، «فلسفه اسلامی و تاثیرات فلسفه غرب»، روزنامه *همشهری*، س ۱۰، (سه شنبه - چهارشنبه ۱۱ - ۱۲ دی)، ۱۳۸۰.
۲۲. _____ ، «آشتیانی و احیای تراش»، *شریعه شهود: درباره استاد آشتیانی و پاره‌ای از آرای حکمی او*، به کوشش: عبدالحسین خسروپناه، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۵ الف.
۲۳. _____ ، «از آشتیانی چه می توان آموخت؟»، *شریعه شهود: درباره استاد آشتیانی و پاره‌ای از آرای حکمی او*، به کوشش: عبدالحسین خسروپناه، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۵ ب.
۲۴. _____ ، *طهور در ساغر: سیری در اندیشه‌های فلسفی استاد مطهری*، تهران: انتشارات کانون اندیشه جوان، چاپ اول، ۱۳۸۵ ج.
۲۵. علوی بونو، یحیی ، «از بی کران علم در افق‌های دورتر»، *صدرای زمان*، مشهد: دفتر تبلیغات اسلامی خراسان، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۲۶. کربن، هانری ، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ترجمه: سید جواد طباطبایی، تهران: کویر، چاپ دوم، ۱۳۷۷.

۲۷. مجتهدی، کریم، نخستین آشنایی ایرانیان با فلسفه‌های معاصر غرب، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و انتشارات موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۲۸. مطهری، مرتضی، حرکت و زمان در فلسفه اسلامی، ج ۴، تهران: حکمت، ۱۳۶۶.

۲۹. _____، پیرامون جمهوری اسلامی، تهران: صدرا، چاپ چهارم، ۱۳۶۷.

۳۰. _____، تعلیم و تربیت در اسلام، تهران: صدرا، چاپ چهاردهم، ۱۳۶۷.

۳۱. _____، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران: صدرا، ج ۶، چاپ هشتم، ۱۳۸۰.

۳۲. _____، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران: صدرا، ج ۱۳، چاپ ششم، ۱۳۸۰.

۳۳. _____، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران: صدرا، ج ۷، چاپ هفتم، ۱۳۸۱.

۳۴. _____، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران: صدرا، ج ۱۰، چاپ ششم، ۱۳۸۳.

۳۵. _____، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران: صدرا، ج ۲۳، چاپ اول، ۱۳۸۳.

۳۶. نصر، سید حسین، در غربت غربی (زندگی نامه خود نوشت دکتر سید حسین نصر)، ترجمه: امیر مازیار و امیر نصری، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۸۳.

۳۷. داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۴)، «یادنامه سید جلال الدین آشتیانی» روزنامه شرق، س ۲، شنبه سوم اردیبهشت.